

همسر خاموش

ای. اس. ای. هریسون

ترجمه: مریم مفتاحی



ناشر برگزیده ویژه سال ۱۳۹۲

فهرست

۷	بخش اول - جودی و تاد
۹	فصل اول - جودی
۳۷	فصل دوم - تاد
۵۸	فصل سوم - جودی
۷۰	فصل چهارم - تاد
۸۷	فصل پنجم - جودی
۱۱۵	فصل ششم - تاد
۱۲۵	فصل هفتم - جودی
۱۳۸	فصل هشتم - تاد
۱۴۹	فصل نهم - جودی
۱۵۴	فصل دهم - تاد
۱۶۲	فصل یازدهم - جودی
۱۶۸	فصل دوازدهم - تاد
۱۷۵	فصل سیزدهم - جودی
۱۸۷	فصل چهاردهم - تاد
۱۹۷	فصل پانزدهم - جودی
۲۰۲	فصل شانزدهم - تاد

۲۰۷	فصل هفدهم - جودی
۲۱۴	فصل هجدهم - تاد
۲۱۸	فصل نوزدهم - جودی
۲۲۷	فصل بیستم - تاد
۲۳۴	فصل بیست و یکم - جودی
۲۴۰	فصل بیست و دوم - تاد
۲۴۷	فصل بیست و سوم - جودی
۲۵۶	فصل بیست و چهارم - تاد
۲۶۳	فصل بیست و پنجم - جودی
۲۷۳	فصل بیست و ششم - تاد
۲۸۱	فصل بیست و هفتم - جودی
۲۸۴	فصل بیست و هشتم - تاد
۲۸۹	بخش دوم - جودی

فصل اول

جودی

اوایل ماه سپتامبر است. جودی برت^۱ در آشپزخانه شام می‌پزد. پنجره‌ی شرقی اتاق خواب به لطف فضای باز مجتمع آپارتمانی، چشم‌انداز خوبی دارد و جودی می‌تواند بی‌آنکه دیده شود دورنمای دریاچه و آسمان را ببیند که با نور شبانگاهی یکدست آبی شده‌اند. خط افق، باریک و نازک و با ته‌رنگی تیره، بسیار نزدیک است؛ گویی می‌توان لمسش کرد. جودی از دیدن قوس نمایان افق که او را دربر گرفته لذت می‌برد. این حس در مهار بودن بیش از هر چیز دیگری او را عاشق زندگی در آشیانه‌اش در طبقه بیست و هفتم می‌کند. در چهل و پنج سالگی هنوز هم خودش را جوان می‌بیند. بیشتر از آن‌که چشم به آینده داشته باشد، در حال زندگی می‌کند و بر روزهایش تمرکز دارد. بی‌آنکه خود متوجه باشد یا اصلاً در موردش فکر کرده باشد، گمان می‌کند زندگی به طرز مطلوبی پیش خواهد رفت؛ هرچند آینده نامعلوم و مبهم است. در واقع، روحش هم خبر ندارد که حالا زندگی‌اش به نقطه عطف خود رسیده و روحیه‌ی بانشاط و انعطاف‌پذیرش به مرحله‌ی نهایی تباهی نزدیک شده است؛ زندگی زناشویی بیست ساله‌اش با تاد گیلبرت^۲ به تدریج رو به

1. Jodi Brett

2. Todd Gilbert

فرسایش است. با توجه به اینکه فقط چند ماه وقت لازم است تا به قاتلی تبدیل شود، نمی‌داند تصویری که از خود دارد و اینکه چگونه باید رفتار کند، بی‌ثبات‌تر از آن چیزی است که خود می‌پندارد.

اگر این حرف را به او می‌زدید، باور نمی‌کرد. قتل واژه‌ای در گنجینه‌ی لغات او نیست، مفهوم بی‌معنا، موضوع حوادث روزنامه‌ها و مربوط به افرادی که با آن‌ها سروکار ندارد و هرگز هم ملاقاتشان نخواهد کرد. خشونت خانگی از نظر او غیر قابل پذیرش است و می‌گوید چرا باید اختلاف در فضای خانه چنان بالا بگیرد که به چنین جایی ختم شود. گذشته از اینکه همیشه بر خود کنترل دارد و خویشن‌دار است، به چند دلیل دیگر نیز درک این موضوع برایش دشوار است: شخص آرمان‌گرایی نیست و اعتقاد دارد بد و خوب در کنار هم هستند، اهل دعوا نیست، زودرنج نیست.

همین‌طور که ایستاده و مشغول کار است، سگش زیر پایش می‌نشیند؛ یک سگ شکاری طلایی با پشم بور ابریشمی. جوادی هر از گاهی تکه‌ای هویج خام برایش می‌اندازد، سگ هم دهانش را باز می‌کند و آن را در نیمه‌راه می‌گیرد و شادی‌کنان با دندان‌هایش آسیاب می‌کند و می‌خورد. پرت کردن سبزیجات رسم دیرینه‌شان است که هر شب پیش از شام اجرا می‌شود و جوادی و سگ لذت فراوان از آن می‌برند. وقتی توله‌سگ خپلی بود جوادی او را به خانه آورد تا تاد را از فکر بچه‌دار شدن که در چهل سالگی و در ظاهر یک‌شبه به سرش افتاده بود، منصرف کند. اسم سگ را فروید^۱ گذاشته بود، با این فکر که شخصیت هم‌نام او را دست بیندازد و مسخره کند، همان مرد زن‌ستیزی که جوادی مجبور بود در دانشگاه جدی‌اش بگیرد: فروید از کنار اجاق گاز رد می‌شود، فروید پس مانده‌ی غذا را می‌خورد، فروید دنبال دُمش

می‌چرخد. سگ هم بی‌نهایت مهربان است و اصلاً کاری ندارد موضوع خنده و شوخی است.

جوادی با پاک و خرد کردن سبزیجات بدنش را می‌جنباند. از شور و هیجان آشپزی خوشش می‌آید؛ روشن کردن شعله اجاق، تنظیم تایمر و نتیجه‌ی کار که به دنبال می‌آید. هیچ صدایی از بیرون آشپزخانه به گوش نمی‌رسد. کارهایش را باید به موقع انجام دهد. بعد منتظر بنشیند تا صدای چرخیدن کلید تاد را در قفل بشنود، چیزی که با شادی منتظرش است. هنوز هم احساس می‌کند پختن شام برای تاد کاری دلنشین است، هنوز هم از تقدیری که تاد را وارد زندگی‌اش کرد، شگفت‌زده است، تصادفی صرف که می‌توانست به آشنایی بیشتر منجر نشود و به آینده‌ای که در آن غذاهای خوشمزه بود، غذاهایی که با عشق آماده می‌شد، نینجامد.

در یک صبح بارانی بهاری اتفاق افتاد. جوادی، دانشجوی روان‌شناسی، سخت درگیر درس‌های دانشگاه بود، شب‌ها هم در رستوران کار می‌کرد و از کار زیاد خسته بود. سوار بر وانت استیشن کرایه‌ای که وسایلش را بار آن کرده بود، در خط شمالی خیابان استیت^۱ می‌راند و به خانه‌ی جدیدش نقل مکان می‌کرد. آماده بود که از راست به چپ تغییر مسیر دهد، به عقب نگاه کرده یانه، یادش نمی‌آید. وانت ظاهراً ایراد داشت، اما جوادی اهمیتی نمی‌داد. از آن بدتر، پنجره‌ها بخار کرده بودند و احتمالش وجود داشت که دوربرگردان را به دلیل نور کم رد کند. با توجه به چنین اوضاعی احتمالاً پریشان بود؛ موضوعی که آن‌ها بعدها در موردش زیاد حرف زدند. وقتی تاد به در سمت راننده‌ی وانت جوادی کوبید و او را به مسیر اتومبیل‌هایی که در حال عبور بودند پرت کرد، راننده‌ها همه بوق زدند و پاروی ترمز گذاشتند، و پیش از این که جوادی

۱. Freud: اشاره به زیگموند فروید روانشناس آلمانی (۱۸۵۶-۱۹۳۹ م)